

مبانی زندگی مسیحی
درس ۱۲: پایداری تا به آخر
دکتر سینکلر فرگوسن

خب، از یک لحاظ به نظر میرسد ما از آغاز درس‌هامون تا حالا مسیر زیادی رو طی کردیم و از یک لحاظ دیگر به نظرم این زمان خیلی کوتاهی بود. واقعاً فقط در چند دقیقه به هر کدوم از این موضوعات بزرگ پرداختیم. اما می‌خوام درس‌هامون رو با صحبت درباره‌ی پایداری تا به آخر، دویدن به سوی خط پایان و کشف آنچه که در خط پایان هست، جمع‌بندی کنیم. پس می‌خوام در این درس آخر صرفاً بر نخستین کلمات عبرانیان باب ۱۲ تمرکز کنیم که برای ما خیلی آشناست. اجازه بدید در حالی که مطالعه‌ی اونها رو شروع می‌کنیم، براتون بخونمش.

«بنابر این چون که ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم، و به سوی پیشوا و کامل‌کننده‌ی ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.»

ما در درس‌هامون کمی درباره‌ی شرایط این عبرانیان صحبت کردیم. اونها از خیلی چیزها محروم شده بودند و بعضی‌هاشون احتمالاً میراث خودشون رو از دست داده بودند. و چیز دیگری که از دست داده بودند، پرستش گذشته بود، پرستش سرزنده‌ی معبد، آیینی که در طول نسل‌ها، بخش و قسمتی از زندگی خانوادگی‌شون شده بود. و ظاهراً بعضی‌هاشون وقتی با مشکلات و سختی‌های زندگی مسیحی مواجه شدند، به عقب نگاه کرده و می‌پرسیدند: «آیا واقعاً ارزشش رو داشت؟»

و گاهی اوقات، این درباره‌ی مسیحیان صدق می‌کنه. من مسیحیانی رو دیدم که از چیزهای زیادی دست کشیدند و با مخالفت و سختی مواجه شدند و این سوال رو پرسیدند: «واقعاً ارزشش رو داشت؟» و پیغام عالی عبرانیان اینه: «هر چی که از دست دادی، به جاش گنج عظیم‌تری به دست آوردی. از هر چی که دست کشیدی، بیشتر از اون رو گرفتی، چون همه‌ی چیزهایی رو گرفتی که معبد به اون اشاره می‌کرد، همه‌ی چیزهایی که مفهوم آیین عهد عتیق بود. شما نجات‌دهنده، عیسای مسیح رو شناختید.» در حالی که به پایان این نامه میرسه، می‌خواد به اونها یادآوری کنه که در طول این نامه چی کار می‌کرده. او از اونها استدعا می‌کرد که به خداوند عیسای مسیح چشم بدوزند.

و دقت کنید که او این بخش رو با ترغیب به پایداری شروع میکنه. از یک استعاره‌ی ورزشی استفاده میکنه، مگه نه؟ زندگی مسیحی یک مسابقه هست. و طبق زبانی که به کار میبره، نسبتاً واضح که میخواد ما بفهمیم که زندگی مسیحی مسابقه‌ی دوی سرعت نیست؛ بلکه دوی استقامت هست. این مسابقه در مسافت طولانی هست و باید مدت زیادی ادامه‌اش بدیم. پس وقتی کل مسابقه‌ی مسیحی رو در مقابلمون می‌بینیم، چی ما رو تشویق میکنه؟ چی ما رو تشویق میکنه که به دویدن ادامه بدیم؟

پس او با چند تا تشویق شروع میکنه. میگه: «خُب، اول از همه، این مسابقه برای ما مقرر شده.» این طرز بیان جالبی هست، مگه نه؟ شما زندگی مسیحی رو برای خودتون نمی‌سازید. خدا نمیگه: «حالا که مسیحی شدی، مراقب زندگی مسیحی باش، اون رو برای خودت بساز.» او راهنمایی‌های خیلی دقیقی رو در کتاب مقدس درباره‌ی مفهوم ادامه دادن به ما میده. او تشویق‌های خاصی رو در کتاب مقدس برای ادامه دادن به ما میده.

و این احساس هم هست که شاید منظور نویسنده اینه: «یادت باشه که مسابقه‌ای که در اون میدوی، مسابقه‌ای هست که خدا برات برنامه‌ریزی کرده.» نمی‌دونم آیا گاهی مسیحیانی رو دیدید که درباره‌ی آموزه‌ی از پیش برگزیدگی و برگزیدگی و حاکمیت خدا فکر کرده و اونها رو یک تهدید می‌بینند؟

اما اینها هرگز در عهد جدید به عنوان یک تهدید برای مسیحی نیستند. اینها برای مسیحیان عهد جدید یک نتیجه‌گیری و تشویق عالی هستند، از اینکه پدر میدونه در زندگی من چی کار میکنه، پدر برای زندگیم برنامه‌ریزی کرده و وقتی از اراده‌ی مکشوف او در کلامش پیروی می‌کنم، میتونم مطمئن باشم که او دقیقاً میدونه در زندگیم چی کار میکنه.

می‌دونید، اگر اینطور نبود، به نظرم مأیوس می‌شدیم، چون شرایطی مثل شرایط عبرانیان هست که خیلی سخته. من اخیراً با کسانی بودم که می‌دونستم در زندگی مشکلاتی داشتند که براشون غیر قابل تحمل بود و هیچ توضیح انسانی‌ای برای اونها نبود. پس تسلی کجاست؟ کجا میشه تسلی یافت؟

خُب، بخشی از تسلی اینه که اگرچه من نمی‌دونم خدا چی کار میکنه، که چیز عجیبی نیست، چون او خالق و حاکم جهان هست، اما او همیشه دقیقاً میدونه چی کار میکنه. پس نویسنده‌ی عبرانیان میگه: «تشویقتون می‌کنم که به دویدن ادامه بدید. او مسابقه رو براتون مقرر کرده.»

بعد چیز دیگه‌ای رو اضافه میکنه. میگه: «نه تنها مسابقه بر اتون مقرر شده، بلکه هدف هم مقرر شده.» به پایان مسابقه چشم بدوزید. و پایان مسابقه چیه؟ اینکه کسی رو که در مسابقه شما رو همراهی می‌کرد، در تمامی جلالش خواهید دید. پس میگه: «به عیسی نگران باشید.» این یک کلام عالی برای ماست، مگه نه؟ قبلاً در درس‌هامون به کارهای اون شریر پرداختیم.

می‌دونید، یکی از بزرگترین کارهایی که اون شریر می‌خواد در زندگی مسیحیان انجام بده، اینکه که چشم ما رو از عیسی برداره. کاری کنه که به جای نگاه کردن به او، به خودمون نگاه کنیم. به اطراف نگاه کنیم و فکر کنیم: «خُب، زندگی او آسون‌تر از زندگی منه، چرا اینطوریه؟» «ظاهراً او چیزهایی بهتر از من گرفته.» نویسنده میگه: «نه، نه، به عیسی چشم بدوزید، چون با این کار هرگز راه رو گم نخواهید کرد.» پس این ترغیب فوق‌العاده‌ای برای پایداری هست.

اما او می‌فهمه که باید ما رو به پایداری ترغیب کنه، چون دربارهی وجود موانع به ما هشدار میده. این بند در سرود «موانع در تمامی مسیر» رو می‌دونید. و زندگی مسیحی اینطوریه. من در سال گذشته، در چندین موقعیت، این افتخار رو داشتم که چند روز با مردی باشم که فضانورد آمریکایی و مسیحی فوق‌العاده‌ای هست. و به من می‌گفت که وقتی در ایستگاه فضایی هستی، یک سردرد دائمی داری.

این بخشی از شرایط جوّی هست که ظاهراً حتی ناسا هنوز نتونسته اون رو برطرف کنه. می‌دونید، هرگز به ذهنم نرسید که میتونید مثل او اون بالا باشید، به نظرم برای شش ماه بی‌پایان، و این سردرد دائمی رو داشته باشید. اما او گفت که میدونی به نظرم، زندگی مسیحی در زمین، تا حدودی مثل زندگی در فضاست.

و باید بفهمید که در سراسر زندگی مسیحی شما، یک سردرد دائمی خواهد بود، چون مخالفت‌هایی از درون و بیرون هست. و او دربارهی تحمل این سردرد و تمرکز بر اولویت‌هایش صحبت می‌کرد. و ما باید یاد بگیریم که به عنوان مسیحی همین کار رو بکنیم، وگرنه تقریباً نسبت به سختی‌ها روانی میشیم و دیدمون رو نسبت به خداوند عیسیای مسیح از دست میدیم.

پس چی کار کنیم؟ خُب، او میگه باید بدونیم که در زندگی ما موانعی هست که کارمون رو مختل خواهند کرد. او ما رو در آغاز مسابقه در نظر می‌گیره. میگه: «اولین کاری که باید بکنید چیه؟» خُب، اولین چیزی که این ورزشکارها می‌کنند چیه؟ اونها گرمکن ورزشی رو در میارند، مگه نه؟ میتونید تصور کنید که یک نفر به مسابقات المپیک یا دوره‌های بعدی مسابقات تیم ایالات متحده بره و ژاکت زمستونی پوشیده باشه.

اونها تازه از میشیگان رسیدند. یک کلاه بزرگ، شال گردن و چکمه‌ی بزرگ پوشیدند و یک نفر میگه: «خُب، برای چی به اینجا اومدی؟» اونها میگن: «برای دوی صد متر اومدیم.» یا «برای دوی استقامت اومدیم.» می‌بینید، نمیتونید با این لباس‌ها در دوی استقامت بدوید.

میدونید، من مطمئن نیستم که آیا نویسنده اینجا به چیزی اشاره میکنه که واقعاً گناه هست، اما به نظرم به حقیقتی اشاره میکنه که قطعاً در دنیای پر از نعمت‌مون به ما مربوط میشه.

اینکه همه‌ی وسایل زندگی‌مون میتونه موانعی برای تمرکز و دویدن ما بشه. یکی از چیزهایی که باید یاد بگیریم اینه که فرق بین چیزهای واقعاً ضروری که جلال دادنِ مسیح هست و چیزهایی که کاملاً جزئی هستند رو تشخیص بدیم. و متأسفانه، گاهی اوقات این دو تا رو قاطی می‌کنیم. پس میگه: «هر چیزی رو که مانع تو میشه، رها کن.» اما بعد به طور نسبتاً مشخص میگه: «و جداً به هر گناهی که تو رو سخت میپیچه، رسیدگی کن.»

و این چالش ماست، مگه نه؟ اگر می‌خوایم خداوند رو در زندگی‌مون جدی بگیریم، باید گناه‌مون رو جدی بگیریم و سبک نشمریم، بلکه بفهمیم که این برای خداوند توهین‌آمیزه. این لکه و عیبی در زندگی ماست. پس برای زندگی با چیزی که عهد جدید اسمش رو «ترس خداوند» میذاره، باید از هر کار و هر چیزی که باعث میشه لب‌خند خدا بر ما در مسیح به خاطر ناخشنود ساختن او، به اخم تبدیل بشه پرهیز کنیم. پس او واقعاً به ما میگه که باید خودمون رو بیازماییم، چون وقتی همزمان اجازه نمیدیم که این فیض کار فیض رو انجام بده، نمی‌تونیم در فیض رشد کنیم.

یادتونه که پولس چطوری اون رو به تیطس میگه؟ او میگه: «فیض خدا ظاهر شد تا به ما بیاموزد که شهوات دنیوی رو ترک کنیم.» پس وقتی گناه در زندگی ما هست، پولس میگه هرگز نمی‌تونیم بگیریم: «اشکالی نداره، خدا فیاضه.» چون فیض خدا در عیسای مسیح به ما داده شده تا با گناه برخورد کنیم، نه اینکه گناه رو تحمل کنیم. تا زمانی که گناه رو تحمل می‌کنیم، هرگز در دوی استقامت نخواهیم ماند. عقب می‌مونیم و بعد نهایتاً از مسابقه خارج میشیم. یادتونه که در ادامه چی میگه، در همه‌ی اینها خدا بیشتر نگران چیه؟ اینکه ما مثل او بشیم، ما باید مقدس باشیم.

پس اولین موضوع بزرگ در اینجا ترغیب به پایداری هست. دومین موضوع بزرگ، هشدارش درباره‌ی موانع هست. و بعد سومین تأکید او، تمرکز بر تشویق‌هامون هست. چی ما رو در مسابقه‌ی مسیحی تشویق میکنه؟ خُب، او سه تا چیز رو ذکر میکنه.

اول کسانی که ما رو احاطه کردند و در این مسابقه دوی‌دند. و این تصویر شگفت‌انگیزی، مگه نه؟ در واقع او همه‌ی چیزهایی رو که درباره‌ی قهرمانان ایمان در عبرانیان باب ۱۱ گفته، تقریباً

از اول عهد عتیق تا الی آخر، همه‌ی این قهرمانان بزرگ ایمان رو ذکر کرده و اون رو در یک بیانی‌هی ساده میذاره. و تأکید کرده که همگی با ایمان زندگی کردند، به جلو و به وعده‌ی خدا در عیسی‌ی مسیح چشم دوختند و میگه: «حالا این وعده اومده.» میگه: «حالا به دویدن ادامه بدید، اما این ابر بزرگ شاهدان عیسی‌ی مسیح رو درک کنید، تصور کنید که اون‌ها شما رو تماشا و تشویق می‌کنند، به الگوی زندگیشون فکر کنید و اجازه بدید شما رو تشویق کنند.»

یادتونه قبلاً در درس‌هامون به اهمیت تعلق داشتن به کلیسا پرداختیم. این یکی از دلایل اهمیت تعلق داشتن به کلیساست. در واقع، یکی از دلایلی که اگر حق انتخاب داشته باشید، باید به کلیسای متعلق باشید که اعضای موسفید داره که در این مسابقه دویدند. چون این چیز شگفت‌انگیزی در زندگی کلیسایی هست، مگه نه؟ اینکه یک جوان بتونه مراحل بعدی زندگی مسیحی رو ببینه. کسی که هرگز رنج نکشیده، بتونه ببینه که خدا در رحمتش، از طریق رنج یکی از مقدسین سالخورده چی تولید کرده.

در کلیسایی که من در گلاسکو خدمت کردم، چند تا خانم سالخورده بودند که خواهر بودند و شوهرانشون فوت کرده بودند و اون‌ها با هم زندگی می‌کردند. حتی به دوران بچگیشون برگشته و در یک تخت می‌خوابیدند. و به من گفتند که عادت داشتند هر شب قبل از خواب سرود بخوندند: «چه عظیمی» و «ما در کنار رود جمع میشیم»، چون ممکن بود یکیشون، شب از دنیا بره. و یکیشون به خاطر کم‌ر درد شدید و نفس‌بر، تقریباً دولا شده بود. هر چند وقت یکبار آمپول‌های وحشتناکی رو به او تزریق می‌کردند. وقتی با شما صحبت می‌کرد، تقریباً اینطوری بود. اما چقدر زندگیش شیرین بود. ملاقات با او چه افتخاری بود.

شما به عنوان شبان او به ملاقاتش می‌رفتید، او شما رو به عنوان شبان شما میزبانی می‌کرد. من وقتی خونه‌ی اون‌ها رو ترک می‌کردم، به خاطر اسمش، با خودم فکر می‌کردم که او با ازدواج و فیض، شیرین بود. و این باعث افتخاره که با چنین ابر شاهدانی احاطه بشیم. ما اون‌ها رو در کتاب مقدس داریم، اما این بخشی از عملکرد خداست که اون‌ها رو در زندگی مسیحی‌مون هم خواهیم داشت.

من به خانم سالخورده‌ی دیگه‌ای در اون جماعت فکر می‌کنم. او ترکیبی از پیر و جوان، فقیر و غنی، تحصیل‌کرده و بیسواد بود. و این خانم سالخورده احتمالاً وقتی شاید نهایتاً ۱۳ یا ۱۴ ساله بود، مدرسه رو ترک کرد. یکی از پسرهای ما جراح بود و این خانم با جراحان قاطی نمی‌شد، یا جراحان با او قاطی نمی‌شدند. او به نظر خودش متعلق به اون طبقه‌ی اجتماعی نبود. و این پسر یک آخر هفته از لندن به خونه اومد و در پایان جلسه‌ی عصر دیدم که در ردیف عقب نشسته و

با این خانم سالخورده صحبت میکنه. در عصر یکشنبه‌ی بعدی، دوباره دیدم که این خانم در ردیف عقب نشسته و به طرفش رفتم و گفتم: «دیدم که یکشنبه‌ی گذشته با این پسر صحبت می‌کردی.»

او گفت: «آه، باعث افتخارم بود که او اومد و با من حرف زد، او چقدر فروتنه که اومد با من حرف زد.» من کنارش نشستم و گفتم: «عزیز»، اسمش رو گفتم، «تو نمیدونی که او فقط اندکی از همه‌ی چیزهایی رو که تو در زندگی به او دادی، به تو پس می‌داد. وقتی یک پسر بچه بود و در پایان جلسه‌ی عصر در کلیسا به این طرف و اون طرف می‌دوید، به او گفتم: «حالت چطوره؟ حالت خوبه؟»

این یکی از بزرگترین درس‌های من بود که به نظرم شاید والدین امروز باید دوباره و دوباره یاد بگیرند که خدا هرگز به پدر و مادر فیض و عطیه‌ی کافی نداده که یک بچه رو برای عیسای مسیح بزرگ کنند. کل کلیسا لازمه تا یک بچه رو برای عیسای مسیح بزرگ کنند. خب به همین دلیله که کلیسا یک واقعیت شگفت‌انگیزه.

من هفته‌ی گذشته به همسرم به طور فی‌البداهه گفتم: «میدونی، من واقعاً عاشق کلیسا هستم. نمیتونم از دوست داشتن کلیسا دست بکشم.» و البته، این کار رو روح‌القدس برامون میکنه. او ما رو با این ابر بزرگ شاهدان احاطه میکنه. من شخصاً فکر نمی‌کنم اگر تشویق کلیسا نبود، هرگز می‌تونستم وارد خدمت انجیل بشم، یا اگر تشویق مسیحیان دیگر نبود، نمی‌تونستم به خدمت انجیل ادامه بدم. یا وقتی به شکل بدی موعظه می‌کردم و آرزو می‌کردم که دنیا بر سرم خراب می‌شد تا دیگه هرگز کسی رو در این جماعت نبینم، اونها من رو بلند می‌کردند. به نظرم اگر این ابر بزرگ شاهدان نبودند که ما رو به ادامه‌ی کار تشویق کنند، من نمی‌تونستم زنده بمونم. پس این خیلی مهمه.

اما چیز دیگه‌ای هم هست که خیلی مهم‌تره. نه تنها دیگران ما رو احاطه و تشویق می‌کنند، بلکه عیسای مسیح پیشاپیش ما رفته و تا آخر در این مسابقه دویده. می‌بینید او در آیه‌ی ۲ درباره‌ی عیسی چی میگه: به «عیسی نگران باشیم» و از توصیف خیلی جالبی برای عیسی استفاده میکنه: او «پیشوا و کامل‌کننده‌ی ایمان» ماست. ترجمه‌ی کلمه‌ی «پیشوا» خیلی سخته. در بعضی از نسخه‌ها به عنوان «عیسی سرور نجات ما»، «عیسی نویسنده و تکمیل‌کننده‌ی ایمان ما» ترجمه شده. در واقع معنیش اینه که عیسی، اول این کار رو انجام داده. و چون او این کار رو کرده، راه رو برای دیگران باز میکنه که دنبال کنند.

گاهی اوقات اینطور تصورش می‌کنم: یک گروه کماندو به جنگل میرند و راهشون رو در جنگل باز می‌کنند، چون یک مأموریت دارند و زمان معینی برای انجام این مأموریت دارند که باید در این مدت انجام بشه. و بعد به یک دره می‌رسند. و از قضا فرماندهشون قهرمان پرش در المپیک هست. او میگه: «یک طناب به من بدید.» عقب میره، با سرعت می‌دوه، از دره به طرف دیگه میپره.

اونها با طناب یک پل کوچک درست می‌کنند و کلّ دسته‌ی کماندوها میتونند دنبالش برند و در زمان موعد کار رو تموم کنند. و به نوعی، این تصویری هست که دقیقاً از زمانی که خداوند عیسی، یک جنین در رحم مریم باکره بود، جنگلی رو که گناه ما درست کرده، پاک می‌کرد و برای ما راه باز می‌کرد، پس او سرور نجاتمونه. و ما رو به جایی که خودش قبلاً نرفته، رهبری نمیکنه.

و این قطعاً بزرگترین تشویقه، مخصوصاً وقتی با سختی‌ها و آزمایشات و مخالفت‌ها و دشواری‌ها مواجه میشیم، تا بتونیم به خداوند عیسی رو کنیم و دو چیز به او بگیم: «خداوند عیسی، حالا می‌فهمم چقدر به خاطر من رنج کشیدی و تو رو خیلی بیشتر دوست دارم. و خداوند عیسی، چون خودت این کار رو کردی، میتونی تا آخر من رو رهبری کنی.»

و البته، این تشویق سوم هست. دیگران ما رو احاطه می‌کنند، مسیح پیشاپیش ما رفته، اما یک چیز دیگه، اینه که مسیح منتظر ماست. مسیح، «به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.» به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود. اما نمیدونم آیا یادتونه که در یوحنا ۱۵ و یوحنا ۱۷، عیسی به پدر آسمانیش میگه: پدر «اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.» و این نهایتاً هدف بزرگ زندگی مسیحی هست.

نه فقط پیروی از عیسی، بلکه با عیسی بودن. نه فقط اعتماد به عیسی، بلکه نهایتاً دیدن عیسی و رضایت ابدی با عیسی. پس در دعوت به مسابقه، یک وجد و شادی هست. برای دویدن در مسابقه، حمایت هست و در نهایت، در پایان مسابقه، خوشی هست، چون اونجا با عیسای مسیح رو در رو ملاقات می‌کنیم و بعد کمال خوشی رو خواهیم داشت.